



ساختار سیاسی شاهنامه در اندیشه سیاسی مکتب فرانکفورت

ماندانا علیمی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد آزادشهر، ایران

سارا جاوید مظفری^۲

گروه دروس عمومی، مدرس (مریی) دانشگاه علوم پزشکی آبادان، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۹/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۱۷

چکیده:

براساس چارچوب نظری هابرماس، از «نسبت اندیشه و سیاست» در سیر تاریخ اندیشه سیاسی غرب، اندیشه و سیاست در دوره کلاسیک و در سنت ارسطویی حول مفهوم «سعادت» با هم عجین می‌شوند؛ زیرا اندیشه، سعادت را تعریف می‌کند و سیاست در خدمت تحقق مفهوم سعادت، قرار می‌گیرد. حال آنکه در اندیشه سیاست مُدرن و در سنت هابزی، اخلاق و سیاست از هم جدا می‌شوند. در حقیقت هدف ساختار سیاسی شاهنامه، سعادت‌مند کردن شهروندان و همچنین زمینه‌ای برای ایجاد امنیت و تحقق رفاه می‌باشد؛ با این توصیف، طبق چارچوب نظریه هابرماس، مقاله حاضر بر این نظر است که دیدگاه سیاسی در جنگ، جزء جدایی‌ناپذیر جوامع است و دولت‌ها تلاش بسیاری به کار می‌گیرند تا ارتش‌هایی منظم و آماده برای کشورگشایی و مبارزات پیاپی در خدمت داشته باشند. با توجه به این شیوه حکومتی، می‌توان سیاست حاکم بر جوامع در این دوره را نیز مثل دوره‌های پیشین،

۱. mandana_alimi@yahoo.com

۲. sara_javid_m@yahoo.com

سپاهی گری نامید که در حقیقت سیاستی است که بر طبق آن به تقویت و تحکیم مداوم نیروهای نظامی به منظور استفاده از آنها در نبرد، توجه نشان داده می‌شود. بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان جامعه موجود در شاهنامه را جامعه‌ای دانست که از دوره ابتدایی خود به سوی تکامل گام بر می‌دارد و اگر چه بسیاری از افکار ابتدایی را در لایه‌های اندیشه مردمانش دارد، اما این افکار به تدریج به سوی منطقی شدن سوق داده می‌شوند و هر چه به دوره تاریخی نزدیک‌تر می‌گردد محدودیت و حصار اندیشه‌ها کمتر و کمتر می‌شود و باید گفت: زمینه سیاست داخلی برنامه دولت‌ها، برای ایجاد امنیت و رفاه عمومی در سرزمین‌های تحت امر و میزان موفقیت حکام در این زمینه بررسی می‌گردد. در نتیجه می‌توان گفت در اندیشه سیاسی مکتب یاد شده، دو «چرخش» عمده به سمت فلسفه کلاسیک رخ می‌دهد: یکی چرخش از اندیشه عمدتاً نتیجه‌گرایانه و وظیفه‌گرایانه مدرن به اخلاق فضیلت‌گرایانه کلاسیک و دیگری، چرخش از جدایی اخلاق و سیاست در اندیشه مدرن به تجانس این دو در اندیشه کلاسیک یونان باستان. روش این مقاله نیز بر اساس تحلیل کیفی در سه سطح توصیف، تبیین و تفسیر انجام می‌پذیرد.

واژگان کلیدی: ساختار، سیاست، شاهنامه، اندیشه، مکتب، فرانکفورت، هابرماس.

۱- مقدمه:

نسبت اندیشه و سیاست در سیر تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، عمدتاً از دو منظر قابل تبیین است: برخی بر این نظر هستند که اندیشه و سیاست در دورانی از تاریخ اندیشه سیاسی با هم عجین بوده‌اند، حال آنکه در دورانی دیگر از هم جدا شده‌اند. عده‌ای دیگر با رویکردی زمینه‌گرایانه استدلال می‌کنند که اخلاق و سیاست در تاریخ اندیشه سیاسی هیچ‌گاه از هم جدا نبوده‌اند؛ آنچه رخ داده است، نه جدایی اخلاق از سیاست، بلکه تحول و چرخش در مفهوم اخلاق بوده است.

مقاله حاضر، دیدگاه هابرماس را از نسبت اندیشه و سیاست در تاریخ اندیشه سیاسی تأیید می‌کند. اخلاق و سیاست در دوران کلاسیک، حول مفاهیمی اخلاقی با هم عجین بوده‌اند، حال آنکه در دوران مدرن، سیاست معطوف به تحقق مفاهیمی است که نسبتی با اخلاق ندارد

و بدین ترتیب سیاست از اخلاق جدا می‌شود؛ وی این نسبت را تا دوران مدرن و عمدتاً تا اندیشه سیاسی کانت، بررسی می‌کند.

هدف مقاله حاضر این است تا با مبنا قرار دادن چارچوب نظری هابرماس، به بررسی نسبت اندیشه و سیاست شاهنامه با تکیه بر مکتب فرانکفورت پردازد؛ بدین معنی که آیا در شاهنامه مکتب یاد شده در درجه نخست، سیاست را در خدمت تحقق مفهوم یا مفاهیمی خاص قرار می‌دهد و اگر چنین است، این مفاهیم، ماهیتی اخلاقی دارد یا خیر؟

بحث از نسبت اخلاق و سیاست در اندیشه متفکران مکتب فرانکفورت در گام نخست، منوط به روشن نمودن مفهوم اندیشه و بیان معیارهای فعل اندیشه از سوی متفکران یاد شده است. پرسش از اینکه معیار تشخیص درست از نادرست، خوب از بد و خیر از شر چیست، پاسخ و معیار واحدی در میان فیلسوفان حوزه اندیشه نداشته است بلکه پاسخ‌های متفاوتی پیدا کرده است. این پاسخ‌های متفاوت به پرسش‌هایی در حوزه اندیشه است.

فلسفه اخلاق نیز وجهی از دانش بشری است که سیر شکل‌گیری نظریات متفاوت اخلاق و تأمل در چیستی امر، «خوب» و امر «بد» را مورد مطالعه قرار می‌دهد. نظریات اخلاقی را به طور کلی می‌توان در سه مقوله «نتیجه‌گرایانه»، «وظیفه‌گرایانه» و «فضیلت‌گرایانه» دسته‌بندی کرد. نتیجه‌گرایان، فعل اخلاقی را فعلی می‌دانند که بیشترین فایده و بهترین نتیجه را برای بیشترین افراد و کمترین هزینه را برای کمترین افراد داشته باشد. وظیفه‌گرایان ضمن تمایز «امر خوب» از «امر اخلاقی»، تنها فعلی را دارای ارزش اخلاقی و نه فقط خوب می‌دانند که انجام عمل خوب را تنها و تنها به خاطر نفس عمل و نه نتیجه آن معطوف نماید. از آن گذشته فضیلت‌گرایی، نظریه اخلاقیست که فعلی را اخلاقی می‌داند که تحقق‌بخش فضایل درونی و حقیقی فاعل عمل باشد؛ یعنی اخلاق، معطوف به فضایل راستین و حقیقی است.

بنابراین می‌توان دسته‌بندی اندیشه را در دیدگاه مکتب فرانکفورت به مسئله فعل اندیشه در چارچوب نظریه اندیشه فضیلت‌گرایانه، با خوانشی انقلابی از وظیفه‌گرا، با صورت‌بندی حکام عام و هنجارهای انتزاعی بی‌چون و چرا مخالفت نشان می‌دهد (کوسه و آبه، ۱۳۸۹: ۱۵).

مکتب فرانکفورت، اخلاقی بودن را به تحقق جامعه عادلانه و آزادانه منوط می‌کند؛ با این حال، بر خلاف هگل، فرآیند تاریخ را تحقق‌بخش چنین جامعه‌ای نمی‌داند و این سخن به این معناست که تاریخ به خودی خود، انسانیت را به آزادی و نیک‌بختی رهنمون می‌کند.

تلاش شاهان شاهنامه برای ایجاد محیطی امن و سرشار از آسایش برای مردم، ستودنی است؛ اگرچه این تلاش، بیشتر به نفع طبقات برتر جامعه است، اما به هر ترتیب، نشان‌دهنده اوج حساسیت امنیت ملی در میان این گروه از حاکمان است. ایجاد آرامش و جلوگیری از بروز کشمکش‌های (قومی - قبیله‌ای)، ساخت مکان‌های مناسب برای زندگی، از میان بردن دشمنان داخلی و سرکوبی اغتشاش‌گران، ایجاد وسایل رفاهی و کمک به پیشرفت و بهبود وضعیت زندگی مردم از جمله فعالیت‌هایی است که معمولاً از سوی این افراد مورد توجه قرار می‌گیرد. این مقاله شامل: ایجاد امنیت در داخل مرزها، نسل‌کشی مخالفان و خیانت‌کاران، ایجاد شبکه‌های جاسوسی در سراسر قلمرو، ساخت مکان‌های بهداشتی - درمانی، ساخت مکان‌های مذهبی، ساخت مکان‌های علمی، ایجاد سیستم آب‌رسانی، حمایت از طبقه آسیب‌پذیر جامعه، اختصاص بودجه به منظور آبادسازی مناطق ویران، گنجانده شده است.

مقاله حاضر درصدد است تا با استفاده از روش تحلیل کیفی، نسبت اندیشه و سیاست در مکتب فرانکفورت در شاهنامه را با توجه به ساختار سیاسی داخلی بررسی کند. در این روش، ضمن مراجعه به منابع مختلف و جمع‌آوری مطالب و اطلاعات مورد نظر، به تبیین و تفسیر مسئله مورد پژوهش پرداخته می‌شود و روش آن تحلیل کیفی در سه سطح توصیف، تبیین و تفسیر صورت می‌پذیرد.

۱-۱ پیشینه تحقیق:

مطالعات و بررسی‌های علمی دربارهٔ مکاتب فکری را به طور کلی می‌توان در دو دستهٔ مطالعات آموزشی و مطالعات پژوهشی صورت‌بندی نمود. مطالعات انجام شده در دسته اول که با انگیزهٔ آموزشی به معرفی مکاتب فکری می‌پردازد، از گسترهٔ توصیف و ارائه مطالبی از گزارش دربارهٔ تاریخچه، نحوهٔ شکل‌گیری، مفاهیم و دیدگاه فکری اندیشمندان مکاتب یاد شده فراتر نمی‌رود. حال آنکه، وضوح بخشی به زوایای پنهان و مبهم معانی و اندیشه‌های مستتر در مکاتب فکری و نسبت آنان با مکاتب قبل و بعد از خود، انگیزهٔ مطالعات پژوهشی است. با این وصف، مطالعات دربارهٔ مکتب فرانکفورت را نیز می‌توان در قالب مطالعات آموزشی و پژوهشی بررسی کرد؛ هرچند در خارج از ایران، تحقیقات فراوانی از جهت آموزشی و پژوهشی صورت گرفته است، اما مطالعات دربارهٔ این مکتب در ایران در هر دو دسته، بسیار محدود است.

فرهاد عطایی و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «هویت و غیریت در زمان شکل‌گیری ایران از منظر شاهنامه، دیدگاه انسان‌باورانه ایرانی در سیاست خارجی»، با گذر از حاکمیت، روش‌های کمی و اثبات‌گرایانه در حوزه علوم اجتماعی و اطلاع از تأثیرگذاری جدی عامل مغفول فرهنگ در این حوزه، با توجه به تعامل فرهنگ و هویت، به جدی‌ترین مباحث رشته روابط بین‌الملل، اشاره کرده است. در این مقاله سعی شده است دیدگاه فردوسی نسبت به روابط خارجی بیان گردد. دیدگاهی که ضمن تأکید بر هویت ممدوح ایرانی، اصالت را بر مبنای اخلاق و ارزش‌های انسانی می‌گذارد و در دام تعصبات قومی قرار نمی‌گیرد.

علی یوسفی و همکاران (۱۳۹۱) مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی در هویت ایرانی در شاهنامه فردوسی» را به رشته تحریر در آورده‌اند؛ شاهنامه فردوسی با روایت گذشتهٔ ایرانیان، بخش زیادی از عناصر هویت ایرانی را به زمان حال انتقال داده است. در این نوشتار، به منظور شناخت هویت ایرانی و تقابل آن با غیرایرانی و بستر زمانی و مکانی به وجود آورنده شاهنامه، از روش تحلیل گفتمان انتقادی استفاده شده است. گفتمان ایرانی به واسطه هویت گفتمان

انیرانی شکل گرفته است و در هر دو گفتمان، بعد سیاسی هویت از اهمیت بیشتری برخوردار است.

امامی (۱۳۹۶) در مقاله «ساختار منسجم آغاز حکومت در شاهنامه فردوسی» معتقد است: دوره پادشاهی از ساختاری مشترک و هماهنگ برخوردار است. محقق با این فرض که آغاز حکومت در شاهنامه دارای ساختاری یک پارچه و یکسان است، به روش تحلیلی و تطبیقی، به بررسی و تطبیق این دوره‌های پادشاهی پرداخته است. برآیند حاصل از پژوهش نشان می‌دهد که ساختار آغاز حکومت‌ها در شاهنامه از هشت الگوی مشترک پیروی می‌کند. سعی فردوسی در اثر، پای‌بندی و استواری به این الگوهاست. گویا این شیوه برای بیان تفکر اصلی شاهنامه به صورت خطی یا رشته‌ایی در خلال اثر کشیده شده و موقعیت‌های مهم را به هم پیوند داده است.

ناجی (۱۳۹۰) مقاله «اندیشه‌های سیاسی فردوسی» را به رشته تحریر درآورده است؛ وی با تکیه بر متن اصلی شاهنامه و برخی کتب پیرامون آن به موضوعاتی چون: عدالت، عقلانیت، مذهب، وفای به عهد و پیمان و یاد مرگ... سخن گفته است.

با توجه به اینکه در زمینه پژوهش در شاهنامه، کتاب‌ها و مقالات زیادی وجود دارد؛ ولی نویسندگان سعی دارند ساختار سیاسی شاهنامه را بر اساس مکتب فرانکفورت به روشی نوین با دسته‌بندی جدیدتری بررسی و ارائه نمایند.

۲- چارچوب نظری

بر اساس چارچوب نظری هابرماس و برخلاف چارچوب نظری مک اینتایر، اندیشه و سیاست در تاریخ اندیشه سیاسی غرب از تجانس در دوره کلاسیک آغاز شده و به جدایی در دوران مدرن می‌انجامد. از نظر وی، فلسفه سیاسی کلاسیک به عنوان آموزه زندگی خیر و عادلانه فهمیده می‌شد و در امتداد اخلاق قرار داشت. بدین ترتیب، ارسطو بر این نظر بود که هیچ تمایز و اختلافی میان نهاد شکل‌یافته در قوانین و اندیشه زندگی مدنی وجود ندارد، بلکه برعکس، عمل اندیشه از سنت و قانون، تفکیک‌ناپذیر است و سیاست است که قابلیت زندگی

با فضیلت را به شهروند می‌بخشد. بر این اساس، پولیس جامعه‌ای است که به فضیلت شهروندان توجه دارد؛ زیرا در غیر این صورت، جامعه شهری چیزی جز همکاری صرف اعضای آن نخواهد بود (هابرماس، ۱۹۷۴: ۴۲-۴۷).

از نظر هابرماس، سیاست نزد ارسطو به فضای کنش/پراکسیس انسانی، دلالت دارد و به ایجاد و حفظ یک سامان رفتار با فضیلت در میان شهروندان پلیس راه می‌برد (مک اینتایر، ۱۳۷۹: ۲۹). کنش/پراکسیس، بیانگر شاخه‌ها و فعالیت‌های غالب در زندگی سیاسی و اخلاقی انسان است. با توجه به اینکه برای ارسطو، فعالیت فرد نیز به معنای دقیق کلمه، بخشی از مطالع فعالیت سیاسی - یعنی فعالیت در پولیس - شهر است. می‌توانیم بگوییم که پراکسیس، بیانگر فعالیت آزادانه (و شاخه‌های مربوط به این فعالیت) در پولسی است (دالمایر، ۱۳۸۷: ۸۴). از سوی دیگر، ارسطو بر این نظر است که نام «پولیس» به عنوان عرصه کنش انسانی، با «فضیلت» شهروندان مرتبط است. (Habermas, 1974:47) از این رو، در سنت کلاسیک فلسفه سیاسی ارسطویی، اخلاق وجه مشخصه کنش پراکسیس انسانی است که درون پولیس رخ می‌داد و از عرف و قانون، تفکیک‌ناپذیر بود. بنابراین به زعم هابرماس، در سنت اندیشه سیاسی کلاسیک، مسئله این بود که سیاست برای شهروندان امکان و قدرت حرکت به سمت یک زندگی خوب و فضیلت‌مندانه را فراهم آورد. نهاد سیاسی مسلط باید مشروعیت خود را بر حسب فضیلت شهروندان و آزادی نهادینه و تحقق‌یافته در قوانین نظم سیاسی «پولیس» اثبات کند. بدین ترتیب به نظر ویدر، دوره کلاسیک، سیاست و اخلاق، حول مقوله پراکسیس و در چارچوب نظم پولیس در ارتباط و وحدت با هم تعریف می‌شدند. (Habermas, 1974:52) شرایط بقا، تحت سیطره اصل «ضرورت» است؛ اصلی که صرفاً فعالیت زیستی و بیولوژیک انسان به عنوان حیوان اجتماعی زحمت‌کش را بر می‌انگیزد و عرصه پراکسیس انسانی، به عنوان حیوان سیاسی نیست. این ضرورت عملی به راه حل‌های تکنیکی نیاز دارد؛ راه حل‌هایی که آغاز ظهور فلسفه اجتماعی مدرن را نشان می‌دهد. به نظر

هابرماس، نقطه‌نهایی استحالته فلسفه سیاسی کلاسیک به فلسفه اجتماعی مدرن، در اندیشه سیاسی توماس هابز به ظهور می‌رسد. از نظر وی، هابز کمر همّت بست تا جامعه سیاسی و دولت را نیز به مثابه ساخته بشر و به شیوه یک ماشین تحلیل کند. اندیشه سیاسی مدرن، یک بار برای همیشه به ایجاد شرایط لازم جهت نظم صحیح دولت و همچنین جامعه کمک کند؛ شرایطی که مستقل از مقتضیات مکانی و زمانی، اعتبار دارند و به شالوده و اساسی استوار برای زندگانی همگانی بدون توجه به موقعیت تاریخی اجازه می‌دهند. (همان: ۴۳) بدین‌سان هر انسانی با توجه به یک اصل یا اصولی در موقعیت معینی دست به عمل می‌زند و آن اصل نیز اخلاقی است. در اینجا رابطه پراکسیس نشان داده می‌شود. بدین معنا، از آنجا که عمل، بنا بر اصولی در یک موقعیت معین صورت می‌گیرد.

در واقع براساس چارچوب نظری هابرماس، تحوّل «روش‌شناسانه» گذر از فلسفه سیاسی دوران کلاسیک به فلسفه اجتماعی در دوران مدرن و تحوّل «موضوعی» جایگزینی «رفتار» به جای «شخصیت»، زمینه را برای جدایی اخلاق از سیاست فراهم نمود؛ زیرا سیاست در دوران مدرن نه برحول مفاهیم اخلاقی، بلکه حول مفاهیم فنی و تکنیکی سازمان می‌یابد.

۲-۱ سرکوبی آشوبگران و مخالفان

با توجه به فضای سلطنتی و شاهنشاهی حاکم بر شاهنامه، ترس از فروپاشی زودهنگام حکومت‌ها، حاکمان در سه دوره این کتاب، دقت بسیار به کار می‌گیرند که از گوشه‌ای از مناطق زیر فرمانشان، خیانت‌کاری سر بر نیارود و آشوب‌گری، فتنه‌ای نسازد. بدین منظور در مواقعی که خطر اغتشاش زیاد باشد، شاه شخصاً برای نابودی آنان اقدام می‌کند. سام از جمله پهلوان شاهانی است که برای خواباندن فتنه گرگ‌ساران به آنجا حرکت می‌کند تا آرامش را به آن سرزمین بازگرداند و مخالفان را به بند آورد:

سوی گرگ‌ساران شد و باختر	درفش خجسته برافراخت سر
شوم گفت کان پادشاهی مراست	دل و دیده با ما ندارند راست

منوچهر منشور آن شهر بر مرا داد و گفتا همی دار و خور
 بترسم ز آشوب بدگوهران بویژه ز گردان مازندران
 (فردوسی، ۱۳۸۲: ۱۴۶۳-۱۴۶۰)

در واقع می‌توان نخستین زمزمه‌های مخالفت و آشوب‌های داخلی را در دوره فریدون و از زبان پسران سلم و تور شنید. به گمان ایشان، پدر در تقسیم جهان، میان پسران جانب انصاف را رعایت نکرده است چرا که می‌توانسته ایران را به جای ایرج به یکی از آن دو ببخشد؛ به همین جهت فرستاده‌ای را روانه دربار پدر می‌کنند تا این آوای مخالفت را به گوش وی برساند. سرانجام پس از قتل برادر، در زمان منوچهر و به تشویق فریدون، اولین شاخه‌های درخت آشوب قطع می‌گردد.

بیامد نفرستاره شوخ روی سر تور بنهاد در پیش اوی
 فریدون همی بر منوچهر بر یکی آفرین خواست از دادگر
 (فردوسی، ۱۳۸۲: ۷۷۸-۷۷۷)

۲-۲ نسل‌کشی مخالفان و خیانت کاران

از نظر شاهان در این مقاله، امنیت کامل آنگاه بر جامعه حاکم می‌شود که مخالف و آشوب-گری نباشد و فتنه‌گری، فتنه بر پا نسازد. از بین بردن برخی از مخالفان و با ماندن هواداران و خویشان و اطرافیان آنها، خطر آشوب‌های دیگر را در پی خواهد داشت. بدین جهت یکی از کارهایی که معمولاً پس از نبرد با مخالفان داخلی صورت می‌گیرد، براندازی خاندان، خویشان و خانواده آنهاست و با توجه به ساختار نظامی شاهنامه و ناامنی سیاسی در دوره تاریخی و شاه‌نشانی و شاه‌براندازی‌های مکرری که در این بخش از تاریخ بشر در این مقاله شکل می‌گیرد، شاهان علاقه خود را به براندازی کامل مخالفان نشان می‌دهند.

نخستین فرمان نسل کشی را در دوره منوچهر و درباره خاندان مهرباب کابلی می‌بینیم که خطاب به سام صادر می‌کند:

چنین گفت با سام شاه جهان	کز ایدر برو باگزیده مهان
به هندوستان آتش اندر فروز	همه کاخ مهرباب و کابل بسوز
نباید که او یابد از بد رها	کاو ماند از بچه اژدها
زمان تا زمان زو برآید خروش	شود رام گیتی پر از جنگ و جوش
هر آنکس که پیوسته او بود	بزرگان که در دسته او بود
سر از تن جدا کن زمین را بشوی	ز پیوند ضحاک و خویشان اوی

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۹۴۰-۹۴۵)

مهرک نوشزاد نیز از قتل عامی که به دستور اردشیر در مورد او و خاندانش صورت می‌گیرد در امان نیست؛ چرا که در صف مخالفان این پادشاه قرار گرفته است.

دل پادشا پر ز پیکار شد	همی بود تا او گرفتار شد
بشمشیر هندی بزد گردنش	بآتش در انداخت بی سر تنش
هرآنکس کزان تخمه آمد بمشت	بخنجر هم اندر زمانش بکشت

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۶۹۰-۶۹۴)

نه تنها مهرک، بلکه تمام خانواده و خویشانش نیز در آتش خشم اردشیر گرفتار می‌گردند. اردشیر از خشم و کین به جایگاه مهرک شد و همگی فرزندان مهرک را زدن و کشتن فرمود (مشکور، ۱۳۶۹: ۲۰۹).

اهل گیلان و دیلم نیز سرنوشتی شبیه به بلوچ دارند و به دست انوشیروان قتل عام می‌شوند.

مهبود وزیر شایسته انوشیروان نیز قربانی حسادت زروان یهودی می‌گردد و به جرم خیانت و تلاش در قتل شاه، به مرگ محکوم می‌گردد و فرزندان و خاندانش به دست مرگ سپرده می‌شوند:

بفرمود کزخان مهبود خاک	برآرید وزکس مدارید باک
برآن خاک باید بریدن سرش	مه مهبود مانا مه خوالیگرش
بایوان مهبود در کس نماند	ز خویشان او در جهان بس نماند

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۶۳۰ - ۱۶۳۲)

۲-۱۳ ایجاد شبکه‌های جاسوسی در سراسر قلمرو

از دیگر اقداماتی که معمولاً در همه دولت‌ها - در شاهنامه - بدان توجه خاص می‌شود، ایجاد شبکه‌های جاسوسی در سرزمین‌های تحت فرمان، به منظور آگاهی از وضعیت مردم و عمال و آمادگی جهت مقابله با قیام‌ها و خیانت‌های اجتماعی علیه دولت مرکزی است. در سیاست‌نامه، از ضرورت وجود جاسوس که در شاهنامه از آنها با عنوان کارآگاه یاد می‌شود، سخن گفته شده است.

باید که همیشه به همه اطراف جاسوسان بروند بر سیبل بازرگانان، سیاحان و صوفیان و پیرزی فروشان و درویشان و از هر چه می‌شنوند خبر می‌آورند تا هیچ‌گونه از احوال خبری پوشیده نماند و اگر چیزی حادث گردد و تازه شود به وقت خویش تدارک کرده آید. چه بسیار وقت بوده است که والیان و مقطعان و گماشتگان و امرا، سر مخالفت و عصیان داشته‌اند و بر پادشاه سگالیده که جاسوسان در رسیده‌اند و پادشاه را خبر کرده. پادشاه در وقت برنشسته است و تاختن برده و ناگاه بر سر ایشان شده و فرو گرفته و این عزم ایشان را باطل کرده (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۸۳: ۱۰۲).

تقریباً در اکثر پادشاهی‌های شاهنامه، جاسوسان یا کارآگاهان از جمله پرمشغله‌ترین افرادند؛ چرا که به طور دائم بین دربار و مناطق مختلف، با هدف آگاهی از خیانت‌های احتمالی، در رفت و آمدند و این کار علاوه بر مشکلات بی‌شمار، خطر جانی هم برای ایشان به دنبال دارد. جاسوسان داخلی - که در داخل مرزهای کشور - به انجام وظیفه مشغولند نیز همان حساسیتی را دارند که جاسوسان خارج از مرزهای قلمرو دارند؛ در حقیقت می‌توان تداوم و بقای سلطنت‌ها در شاهنامه را تا حدود زیادی مدیون تلاش این گونه از افراد دانست. نمونه‌های حضور و اعزام جاسوس یا کارآگاه را در پادشاهی فریدون، منوچهر، مهرباب، هرمزد، اردشیر و در جنگ سهراب و رستم می‌توان دید که این دسته را در گروه جاسوس - گماری داخلی قرار می‌دهیم. جاسوسان در دربار فریدون خبر از خیانت فرزندانش سلم و تور می‌دهند:

برفتند بیدار کارآگاهان بگفتند با شهریار جهان . .

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۵۳)

منوچهر به یاری همین جاسوسان است که از نقشه شیخون سلم و تور، آگاه می‌شود و بر آنان می‌تازد.

چو کارآگاهان آگهی یافتند دوان زی منوچهر بشتافتند

رسیدند پیش منوچهر شاه بگفتند تا بر نشاند سپاه

(همان: ۷۳۶ - ۷۳۷)

وجود همین جاسوسان کار دیده، مهرباب و زال را نیز از خطر حمله سپاه منوچهر نجات می‌بخشند؛ چرا که پیوند زال با رودابه از نگاه منوچهر، پسندیده نیست به همین جهت، قصد نابودی کابلستان و براندازی مهرباب می‌کند:

بمهرباب و دستان رسید این سخن که شاه و سپهد فکندند بن

(همان: ۹۴۹)

۲-۴ ساخت مکان‌های بهداشتی

تلاش شاهان در ایجاد امکانات بهداشتی و کمک به سلامت مردم در شاهنامه، جالب توجه است. اگر چه از دوره پادشاهان اساطیری نیز توجه به این نکته در برنامه کار هر سلطنتی دیده می‌شود اما بیشترین کوشش را در دوره تاریخی می‌توان مشاهده کرد. جمشید در دوره پادشاهی خود به دیوان، دستور ساخت گرمابه می‌دهد:

بفرمود پس دیو ناپاک را	بآب اندر آمیختن خاک را
هر انچ از گل آمد چو بشناختند	سبک خشت را کالبد ساختند
بسنگ و بگج دیو دیوار کرد	نخست از برش هندسی کار کرد
چو گرمابه و کاخ‌های بلند	چو ایوان که باشد پناه از گزند

(همان: ۳۴-۳۷)

بر اساس شاهنامه، در گنگ دژ سیاوش نیز برای بهداشت و سلامت مردم گرمابه ساخته می‌شود:

همه شهر گرمابه و رود و جوی	بهر برزنی آتش و رنگ و بوی
----------------------------	---------------------------

(همان: ۱۶۳۶)

ظاهراً به امر پزشکی و درمان و مکانی خاص برای نگهداری و معالجه بیماران که از آن با عنوان بیمارستان یاد می‌شود و به طور معمول در شهرها ساخته می‌شوند نیز توجه نشان داده می‌شود. افراسیاب با شنیدن تعبیر خواب خود سعی در جلوگیری از نبرد سپاهان ایران و توران دارد؛ چرا که تجربه جنگ‌های گذشته برای وی خوشایند نیست و یادآور تبدیل شارستان‌های بی‌شمار به بیمارستان است:

بسی شارستان گشت بیمارستان	بسی بوستان نیز شد خارستان
---------------------------	---------------------------

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۷۸۳)

برخی شاهان حتی هنگام ساخت شهرهای ویژه اسیران به سلامت و بهداشت مردم آن مکان‌ها نیز توجه نشان می‌دهند و برایشان بیمارستان‌هایی نیز می‌سازند. شاپور ذوالاکتاف، هنگام ساخت شهر «کنام اسیران» در اهواز برای اسیران رومی به این مسأله دقت می‌کند:

باهواز کرد آن سیم شارستان بدو اندرون کاخ و بیمارستان
کنام اسیرانش کردند نام اسیر اندرو یافتی خواب و کام

(همان: ۵۶۵ - ۵۶۶)

همین شیوه را قباد پیروز نیز در دوران سلطنت خود دنبال می‌کند. در شهر حلوان یا اران که از اهواز تا پارس را در بر می‌گیرد، بیمارستان نیز ساخته می‌شود:

از اهواز تا پارس یک شارستان بکرد و برآورد بیمارستان
اران خواند آن شارستان را قباد که تازی کنون نام حلوان نهاد

(همان: ۲۰۸)

اگر چه در دوره‌های اساطیری و پهلوانی، شاهد توجه به امر پزشکی و درمان هستیم و به طور مثال از پادشاهی چون جمشید، به عنوان به وجود آورنده پزشکی یاد می‌شود و یا در داستان زال و رودابه از عمل جراحی رودابه، سخن گفته می‌شود یا در داستان سهراب از دارویی درمان‌کننده یاد می‌گردد و نیز در داستان سیاوش از داروسازی زنان سخن به میان می‌آید، اما تنها در دوره تاریخی است که به ساخت مکان‌هایی خاص برای درمان بیماران با عنوان بیمارستان اشاره می‌گردد؛ که این نکته می‌تواند نشان از پیشرفت دانش پزشکی بشر آن روزگاران باشد. لازم به یادآوری است که این کار، مختص به ایران و سلسله‌های ایرانی نیست؛ بلکه در سایر کشورها نیز این نوع ساختمان‌ها در سیستم شهرسازی وجود دارد؛ به عنوان مثال شهر اوریخ از جمله مکان‌هایی است که خسرو پرویز در آن بیمارستان نیز می‌بیند:

که اوریخ بد نام آن شارستان بدو در چلیپا و بیمارستان

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۰۹)

اثبات ادعای «چرخش» مکتب فرانکفورت به اخلاق فضیلت، در گرو تبیینی مختصر از اخلاق مزبور است. اخلاق فضیلت، اولین نوع از اخلاق هنجاری است. این اندیشه از اخلاق، برخلاف مکتب‌های اخلاقی، درستی و نادرستی اعمال را نه به نتایج پیامدهای آنها و نه بر قواعد و ذات خود اعمال، بلکه بر شخصیت خود فاعل اخلاقی استوار می‌کند و آن را عنصر اصلی تفکر اخلاقی می‌داند (Christie, 2008: 56).

۲-۵ ساخت مکان‌های مذهبی

توجه به مذهب و استفاده از آن به عنوان پشتوانه‌ای محکم برای ادامه حکومت، در دوره‌های اساطیری، پهلوانی و تاریخی به چشم می‌خورد. روی آوردن مردم به دین و نیروهای ماورایی به عنوان نیروهای برتر و یاری دهنده، شاهان را وادار می‌سازد برای جلب هواداران بیشتر به عنصر مذهب، توجه نشان دهند تا از این راه بتوانند موجودیت خود را بیش از پیش تثبیت نمایند. یکی از شیوه‌هایی که معمولاً از سوی آنها به کار گرفته می‌شود، ساخت آتشکده‌های گوناگون به مناسبت‌های مختلف برای قانونی و آسمانی جلوه دادن حکومت خود است. این آتشکده‌ها که به عناوین متفاوت و برای طبقات مختلف ساخته می‌شود، نشان از یک جامعه دینی هم دارد. از جمله شاهانی که به ساحت این مکان‌های دینی در دوره حکومت خویش روی می‌آوردند می‌توان به: کیخسرو، فریدون، لهراسب، اردشیر، قباد، داراب و... اشاره نمود. بر اساس شواهدی نیز که از شاهنامه به دست آمده می‌توان به این نکته نیز اشاره نمود که شاهان معمولاً پس از غلبه بر سرزمین و حکومتی دیگر، هم به نشان شکرگزاری و پایبندی به مذهب و هم برای اشاعه دین خود در سرزمین فتح شده، به ساخت آتشکده رغبت و علاقه نشان می‌دهند. بر این موارد نیز می‌توان به نمایش گذاشتن توان و اقتدار خود در برابر دیدگان حاکمان آن کشور را نیز افزود.

لهراسب پس از آنکه پادشاهی را در دست می‌گیرد در شهر بلخ برای راحتی مردم در انجام واجبات دینی در هر محله، آتشکده‌ای برپا می‌سازد تا به این وسیله علاقه‌مندی خود به مذهب را به عنوان پادشاهی خداپرست، به همگان نشان دهد:

بهر برزنی جشنگاهی سده همه گرد بر گردش آتشکده
یکی آذری ساخت برزین بنام که با فرخی بود و با برز و کام

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۱-۲۲)

این شیوه را داراب نیز به کار می‌گیرد و تلاش می‌کند برگرد آتش مقدسی که بر می‌افروزد، مردم بسیاری جمع گردند. وی پس از ساخت دارابگرد، آتشکده‌ای نیز در آن مکان برپا می‌کند تا مردم به آسانی به عبادت پردازند:

چو دیوار شهر اندر آورد گرد ورا نام کردند داراب کرد
یکی آتش افروخت از تیغ کوه پرستنده آذر آمد گروه

(همان: ۲۲-۲۳)

اردشیر اشکانی، کیخسرو، قباد و فریدون نیز از جمله شاهانی هستند که به ساخت مکان‌های مذهبی اهمیت می‌دهند.

افلاطون بر این نظر است که «خوب زیستن» به این معناست که هم باید براساس سعادت و هم بر وفق اخلاق، زندگی کرد و لازمه چنین کاری، رفتار مبتنی بر عدالت است (هولمز، ۱۳۸۵: ۸۲). به زعم وی، فضیلت، «خیر فی نفسه» است (همان: ۹۰). این گفتار متضمن آن است که جمیع واقعیت‌هایی که مشتمل بر پادشاهی است بر نوع عملکرد آنها در نظر گرفته شود. از جمله ساختن مکان‌های مذهبی برای عبادت و نیایش مردم انجام گیرد.

۲-۶ ساخت مکان‌های علمی

اگرچه سیستم طبقاتی مانع از آن می‌شود که فرزندان همه اقشار جامعه به آموختن و دانش روی آورند و معمولاً گروهی خاص، شانس این کار نصیبشان خواهد شد؛ اما به هر ترتیب،

شاهان در هر دوره سعی در ایجاد مکان‌های علمی برای پرورش استعداد‌های افراد دارند. ساختار رو به پیشرفت جوامع در دوره تاریخی، شاهان را بیش از دو دوره پیشین، وادار به ساخت مدارس و مکان‌های علمی می‌کند. در دوره باستان در انتخاب مکانی که برای ساخت مدارس در نظر گرفته می‌شود دقت فراوانی به کار می‌رود به طوری که بر اساس کتب تاریخی یکی از اصول رایج آن بود که محل مدرسه، نزدیک بازار نباشد تا دروغ و دشنام و تزویری که در آنجا رایج است، مایه تباهی حال کودکان نشود (دورانت، ۱۳۶۷: ۴۳۴).

دوره سلطنت انوشیروان را در حقیقت باید دوره تبادل فرهنگی ایران و سایر سرزمین‌ها دانست؛ وجود دانشمندان در دربار و پاسخگویی آنها به سوالات مطرح شده از سوی دانشمندان سایر کشورها، نشان از اهمیت دادن این پادشاه به پرورش استعداد‌های نهفته در افراد و پیشرفت علمی مردم سرزمین خود دارد. در دوره این شاه است که در جریان تعبیر خوابی از او با محفلی علمی یا به عبارتی دیگر مدرسه‌ای روبرو می‌شویم که بزرگمهر در آن مشغول مطالعه و علم‌آموزی است:

یکی از ردان نامش آزاد سرو	زدرگاه کسری بیامد بمر
بیامد همه گرد مرو او بجست	یکی موبدی دید بازند و است
همه کودکان را بیاموخت زند	بتندی و خشم و بیانگ بلند
یکی کودکی مهتر ایدر برش	پژوهنده زند و استا سرش
همی خواندندیش بوزرجمهر	نهاده بران دفتر از مهر چهر

(همان: ۹۹۰-۹۹۴)

اردشیر نیز در دوران حکومت خود در هر محله برای کسانی که اجازه آموختن و دانشمندی دارند- مدرسی بنا می‌کند تا بتوانند در آسایش، به تحصیل پردازند:

همان کودکان را بفرهنگیان	سپردی چو بودی وراهنگ آن
--------------------------	-------------------------

بهر برزنی در دبستان بدی همان جای آتش پرستان بدی

(همان: ۴۱۳ - ۴۱۴)

۱. اگرچه به موارد محدودی از مدرسه‌سازی به وسیله شاهان دست یافته‌ایم اما از همین نمونه‌های اندک می‌توان نتیجه گرفت که هر چند به صورت محدود و اندک و برای طبقه‌ای خاص چنین فعالیت‌هایی شکل می‌گیرد، اما به هر ترتیب از جمله اقداماتی که معمولاً از سوی شاهان در ضمن سایر کارها صورت می‌گیرد، ساخت مکان‌های علمی است به منظور ارتقای سطح علمی و آگاهی‌های افراد و تربیت قشر تحصیل کرده برای احراز پست‌های مرتبط با دانشی که در این مکان‌ها می‌آموزند.

۲-۱۷ ایجاد سیستم آبرسانی

آبرسانی به مناطق مختلف از جمله کارهایی است که در سرزمین‌های مختلف برای ایجاد رفاه و آسایش، باید مورد توجه قرار گیرد؛ این کار ممکن است به صورت جوی‌ها و کانال‌های بی‌شماری باشد که معمولاً به دستور شاهان از دریاها و چشمه‌ها به داخل و اطراف شهرها و محل‌های سکونت مردم کشیده شوند. بر اساس اسناد تاریخی، در برخی از دوره‌ها، پادشاهان علاوه بر تامین آب شرب مردم، از دریاها برای آبرسانی به زمین‌های کشاورزی روستاییان نیز اقدام به حفر قنات و ایجاد کانال‌هایی می‌کرده‌اند که این امر نشان از تلاش آنها برای ایجاد رفاه و آسایش بیشتر مردم است؛ اگرچه از این راه، منافع بسیاری نیز نصیب خود آنان و طبقه مرفه نیز می‌شده است. نخستین بار در شاهنامه، هوشنگ، سیستم ابتدایی آب-رسانی را راه‌اندازی می‌کند؛ به این صورت که از دریاها برای مردم، رودخانه‌ها و کانال‌هایی ایجاد می‌کند تا دسترسی به آن برای ایشان راحت‌تر باشد.

چو این کرده شد چاره آب ساخت ز دریاها رودها را بتاخت

بجوی و برود آبها راه کرد بفرخندگی رنج کوتاه کرد

(همان: ۲۵ - ۲۶)

در گنگ دژ سیاوش نیز به مسأله آب‌رسانی و احداث جوی‌های آب، توجه شده

است:

همه شهر گرمابه و رود و جوی بهر برزنی آتش و رنگ و بوی

(همان: ۱۶۳۶)

نکته دیگری که معمولاً در آب‌رسانی بدان توجه می‌شود، پاکیزه و سالم بودن آب مصرفی مردم است که ظاهراً در گنگ دژ بدان دقت می‌شود:

همه آبها روشن و خوشگوار همیشه بر و بوم او چون بهار

(همان: ۱۶۴)

داراب نیز تلاش می‌کند در شهرهایی که برای سکونت مردم می‌سازد، آب آشامیدنی و مصرفی به آسانی به دست مردم برسد؛ به این منظور، دستور می‌دهد از روم و هند، استادانی به ایران وارد شود تا از دریا، رودها و جوی‌های بسیاری به سرزمین‌های تحت فرمانش کشیده شود.

زپستی برآمد بکوهی رسید یکی بی کران ژرف دریا بدید

بفرمود کز روم وز هندوان بیارند کار آزموده گوان

بجویند زان آب دریا دری رسانند رودی بهر کشوری

(همان: ۱۸ - ۲۰)

اندیشه انتقادی مکتب فرانکفورت با از میان برداشتن تمایز میان نظریه و عمل، در امتداد سنت مارکسیستی به فلسفه پراکسیس متعهد می‌شود؛ این فلسفه نمی‌خواهد از جهان جدا باشد؛ بلکه می‌خواهد بر آن تأثیر بگذارد و ثباتش را در هم بریزد. طبق رویکرد معطوف به پراکسیس، وظیفه انتقادی تفکر، زمانی به کمال می‌رسد که دیگر صرفاً به کار اندیشیدن درباره جهان بسنده نکند و جزیی از زندگی انسانی گردد (کولاکوفسکی، ۱۳۸۷: ۱۲۹). به

عبارتی دیگر، اندیشیدن تابع ملاحظات اخلاقی می‌شود؛ بنابراین پراکسیس به مثابه تحقق آزادانه و آگاهانه غایت وجودی انسان در عرصه عمومی و سیاسی، با تعریف فرانکفورتی‌ها از فعل اخلاقی به منزله کردار معطوف به فضایل راستین، منطبق است. از این رو، مکتب فرانکفورت در تقابل با رویکرد پوزیتیویستی حاکم بر جامعه مدرن، که سیاست به عنوان عرصه عمومی و سیاسی، با تعریف فرانکفورتی‌ها از فعل اخلاقی به منزله کردار معطوف به فضایل راستین منطبق می‌داند. همچون داراب که بخاطر آب شرب تمیز، سیستم آب‌رسانی ایجاد می‌کند تا مردمش در آرامش و آسایش قرار گیرند.

۲-۸ حمایت از طبقه آسیب‌پذیر جامعه

یکی دیگر از سیاست‌های داخلی در حکومت‌های موجود در شاهنامه، حمایت از افراد ضعیف و ناتوان مالی جامعه است که بخش عظیمی از نیروی کار سرزمین‌ها را تشکیل می‌دهند. شاهان با یاری‌رسانی به این گروه از مردم، در حقیقت، هواداران و حمایت‌کنندگان بیشتری را جذب می‌کنند که می‌توانند به نوعی، ضامن بقای سلطنت آنها باشند. این دسته از افراد که در شاهنامه به درویشان و ارزانیان معروف هستند، شرایط بسیار سختی دارند و از کمترین درآمد ممکن، برخوردارند. در بیشتر داستان‌های این کتاب از یاری رساندن شاهان و حاکمان به این قشر آسیب‌پذیر سخن گفته شده است که معمولاً به صورت دادن شکرانه و صدقه پس از پیروزی بر دشمن و یا شکل گرفتن رخدادی میمون بوده است. برخی نیز در نخستین سخنرانی خود، هنگام تاج‌گذاری، از این گروه اعلام حمایت می‌کنند و ضرورت یاری‌رسانی به آنها را متذکر می‌شوند. دسته‌ای دیگر نیز با برداشتن مالیات از دوش این گروه از جامعه، تلاش می‌کنند آنان را در زمره هواداران خود حفظ کنند؛ ولی با همه این تمهیدات، تعداد افرادی که به عنوان فقیر و درویش در دوران مختلف پادشاهی این کتاب زندگی می‌کنند، معمولاً بیش از سایر اقشار جامعه است.

فرانک به عنوان فردی از خانواده شاهی پس از پیروزی فرزندش بر ضحاک، یک هفته از درویشان، دلجویی می‌کند و به آنها شکرانه می‌دهد:

وزان پس کسی را که بودش نیاز
همی داشت روز بد خویش راز
نهانش نوا کرد و کس را نگفت
همان راز او داشت اندر نهفت
یکی هفته زین گونه بخشید چیسز
چنان شد که درویش نشاخت نیز
(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۰۸)

سام نیز به عنوان حاکم و پهلوانی بزرگ، پس از آنکه مژده تولد فرزندی از رودابه و زال را در تعبیر خواب خود می‌شنود، درویشان دیار خود را بی‌نیاز می‌کند و به ایشان سیم و زر می‌بخشد.

درم داد و دینار درویش را
نوازنده شد مردم خویش را
(فردوسی، ۱۳۷۳: ۷۲۸)

همین پهلوان پس از دیدن عروسک رستم، به خواهندگان بخشش بسیار می‌کند. زال هم پس از بازگشت گشواد به ساری به فقیران شکرانه می‌دهد:

یکی گنج ویژه بدرویش داد
سراینده را جامه خویش داد
(فردوسی، ۱۳۷۳: ۵۱۷)

کیخسرو نیز از جمله شاهانی است که نه تنها خود همواره به حمایت از درویشان توجه نشان می‌دهد و به مناسبت‌های گوناگون به ایشان شکرانه می‌بخشد (مول، ۱۳۷۳: ۲۸۹)، بلکه به حاکمانی هم که برای مناطق مختلف برمی‌گزیند، لزوم یاری رساندن به نیازمندان و رعایت حقوق درویشان را یادآور می‌شود (مول، ۱۳۷۳: ۳۵۳). کاووس هم پس از دریافت پیروزی نامه خسرو، به درویشان گنج‌بخشی می‌کند.

همه چیز دادند درویش را
بنفریده کردند بد کیش را
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۷۷۳)

همان چهرزاد در نخستین سخنرانی خود در روز تاجگذاری بر ضرورت حمایت از درویشان و تلاش خود در ایجاد آرامش برای آنها و بر طرف کردن نیازشان تأکید می‌کند:

توانگر کنیم آنک درویش بود نیازش برنج تن خویش بود

(همان: ۱۷۷۴)

تأکید سروش شاهنامه درباره درویشان به کیخسروی که خود همواره به فکر نیازمندان است، نشان‌دهنده وظیفه بزرگ شاهان در برابر قشر ضعیف و کم درآمد جامعه است و لزوم دلجویی و یاری‌رسانی به ایشان؛ چرا که در صورت غنی شدن، بیش از سایر طبقات، شکرگزار خواهند بود. نکته‌ای که در اینجا لازم به یادآوری است سیاستی است که پادشاهان از این کار دنبال می‌کنند. همان‌گونه که پیشتر بیان گردید، ضرورت حفظ هواداران و پشتیبانان مردمی، ایشان را وادار به گنج‌بخشی و دلجویی از مردم نیازمند می‌کند؛ به طوری که در مواردی، به طور مرتب، به این دسته از مردم حقوق‌های ماهیانه نیز پرداخت می‌کنند؛ گاهی نیز در سفرهای مختلفی که دارند چه سفرهای تفریحی و چه با هدف نبرد با دشمنان داخلی و خارجی برای نیل به این مقصود به درویشان و مردم نیازمند طول مسیر نیز چیزهایی می‌بخشند تا اندیشه مثبت خود در کشورداری را به ایشان که پشتوانه‌های واقعی حکومتند نشان دهند. در نبرد طولانی مدت کیخسرو، چنین شیوه‌ای را از او شاهدیم؛ وی پس از آنکه یک ماه در بلخ به استراحت می‌پردازد در ادامه راه با درویشانی که ساکن شهرهای دیگرند برخورد می‌کند و بسیار از آنان دلجویی می‌کند:

بشهر اندرون هرک درویش بود وگر سازش از کوشش خویش بود
درم داد مر هر یکی را ز گنج پراکنده شد بدره پنجاه و پنج

(همان: ۲۱۴۶)

نیازمندان شهر ری نیز همین بخشش‌ها را از او می‌بینند. علاوه بر دادن پول و مایحتاج به درویشان، برداشتن مالیات از دوش این قشر از جامعه و یاری رساندن به آنها نیز از دیگر

کارهایی است که پادشاهان برای حفظ سلطنت دنبال می‌کنند و در این راه، مأموران و کارداران سرزمین‌های تحت فرمانشان را نیز به این کار ملزم می‌سازند.

با توجه به آنچه بیان شد، حمایت از طبقه آسیب‌پذیر جامعه با شیوه‌ها، اهداف و انگیزه‌های مختلفی صورت می‌گیرد که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- در برخی موارد، یاری رساندن به نیازمندان به صورت شکرانه و صدقه است و آن هنگامی است که برای فردی از طبقه مرفه جامعه که معمولاً شاه یا از خاندان شاهی است، اتفاق مبارکی رخ می‌دهد و او در آن صورت به نشان شکرگزاری به درگاه ایزد، بخشی از اموال خود را به ارزانیان می‌بخشد.

۲- گاهی نیز به دلیل پایان یافتن حادثه‌ای ناخوشایند و یا گذشتن خطری از سر یک فرد، چنین شکرانه‌هایی به فقرا داده می‌شود.

۳- آنچه به عنوان شکرانه از آن یاد می‌شود به صورتی مبهم در شاهنامه بیان می‌شود؛ اما ظاهراً علاوه بر پول، ممکن است شامل خوراک و پوشاک هم بشود.

۴- از برخی شواهد در شاهنامه می‌توان چنین استنباط نمود که این گونه حمایت از درویشان و نیازمندان که نظام ناهماهنگ طبقاتی، ایشان را به این وضعیت دچار ساخته است بیشتر صورتی سیاسی دارد؛ چرا که حمایت از این قشر که بخش عظیمی از نیروهای جامعه را تشکیل می‌دهند، ضامن بقای حکومت‌ها خواهد بود و اهمیت این حمایت تا آنجا است که در اندرزه‌های شاهان به جانشینان نیز بر این مسأله تأکید می‌شود.

۲-۹ اختصاص بودجه به منظور آبادسازی مناطق ویران

از دیگر مواردی که معمولاً شاهان با هدف ایجاد رفاه مردم به آن توجه نشان می‌دهند، آبادسازی ویرانی‌های ناشی از جنگ‌های پیاپی و خشکسالی‌هاست؛ بدین منظور، بخشی از ثروت کشور را به این کار اختصاص می‌دهند. در داستان پادشاهی کیخسرو می‌خوانیم که وی پس از آنکه به سلطنت می‌رسد، تلاش می‌کند ویرانی‌های مملکت را آباد سازد:

چو تاج بزرگی بسر بر نهاد
ازو شاد شد تاج و او نیز شاد
بهر جای ویرانی آباد کرد
دل غمگنان از غم آزاد کرد

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۶-۱۷)

نمونه دیگری از تلاش کیخسرو برای آباد کردن مناطق تحت فرمان را با بازدید وی از مناطق مختلف می‌بینیم؛ اهمیت این کار تا بدان جاست که ظاهراً تا آبادسازی یک شهر و منطقه در آنجا ساکن می‌شود و بعد از اتمام کار به دیاری دیگر برای بازسازی آنجا، حرکت می‌کند.

همه بوم ایران سراسر بگشت
بآباد و ویرانی اندر گذشت
هران بوم و برکان نه آباد بود
تبه بود و ویران زبیداد بود
درم داد و آباد کردش زگنج
زداد و زبخشش نیامدش رنج
بهر شهر بنشست و بنهاد تخت
چنانچون بود خسرو نیک بخت
همه بدره و جام می خواستی
بدینار گیتی بیاراستی
وزانجا سوی شهر دیگر شدی
همی بامی و تخت و افسر شدی

(همان: ۶۶-۷۱)

بهرام گور نیز از جمله حاکمانی است که به سرسبزی و آبادانی مناطق تحت امر خود توجه خاص نشان می‌دهد. در داستان روستایی که به دلیل بی‌مهری وی به ویرانه‌ای تبدیل شد، می‌خوانیم که روزبه -مشاور بهرام گور- وظیفه آبادانی آن دیار را به پیری از همان سرزمین واگذار می‌کند تا به این وسیله، سرسبزی و طراوت، دوباره به آنجا باز گردد و تعهد می‌کند که در صورت نیاز، امکانات لازم اعم از نیروی کار و بودجه را نیز در اختیار او قرار خواهد داد:

بدو روزبه گفت مهتر تو باش
بدین جای ویران بسر بر تو باش
زگنج جهاندار دینار خواه
هم از تخم و گاو و خر و بار خواه

اگر یار خواهی ز درگاه شاه	فرستمت چندانک خواهی بخواه
هم آنگه سوی خانه شد مرد پیر	بیاورد مردم سوی آبگیر
زمین را بآباد کردن گرفت	همه مرزها را سپردن گرفت

(همان: ۴۰۰ - ۴۰۳)

این شیوه را در طول پادشاهی نیز دنبال می‌کند و برای تمام پل‌ها و رباط‌های ویران، بودجه اختصاص می‌دهد. انوشیروان هم پس از فتح شهر الانان، دستور به بازسازی منطقه‌های ویران شده در اثر نبرد می‌دهد:

بفرمود تا هرچ ویران شدست	کنام پلنگان و شیران شدست
یکی شارستانی برآرند زود	بدو اندرون جای گشت و درود

(همان: ۳۵۸ - ۳۶۰)

اگرچه تنها در چند مورد به فرمان آشکار پادشاهان دربارهٔ نوسازی مناطق و مکان‌های تخریب شده برمی‌خوریم، اما همین نمونه‌های اندک، نشان از عام بودن این کار در بین سایر شاهان نیز هست؛ بنابراین می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که: همهٔ شاهان عدالت پیشه، پس از رسیدن به پادشاهی، تلاش فراوانی به کار می‌گیرند که مناطق زیر نفوذ خود را آباد سازند و در صورتی که جایی نیز در اثر هجوم دشمنان ویران شده باشد را با اختصاص بودجهٔ کافی نوسازی نمایند.

برنامه‌های پادشاهان بر اساس پوزیتیویسم میان روش‌های مناسب با علوم طبیعی و روش‌های علوم انسانی و اجتماعی، تمایز چندانی قائل نیست. آنها عقیده دارند که علوم انسانی را باید بر اساس الگوی علوم طبیعی، سازمان‌دهی و طرح‌ریزی کرد. بدین‌سان پوزیتیسم، جامعه را نیز مجموعه‌ای مرکب از فاکتورهایی می‌داند که قوانینی کلی بر آنها حاکم است و کل جامعه نیز تابع برخی قوانین عام است. به عقیده پوزیتیسم، انسان‌ها و نهادها یا تأسیسات ساخته

شده توسط آنان را بایستی «اشیایی خنثی» تلقی نمود که کم و بیش می‌توان همانند هر نوع روش علمی دیگر به تحقیق درباره آنها پرداخت (نوذری، ۱۳۸۹: ۱۷۱). بنابراین انگاره جامعه همانند انگاره طبیعت است؛ نه تنها میان جامعه و طبیعت، بلکه میان انسان‌ها نیز تفاوت چشم‌گیری وجود ندارد. انسان‌ها همانند اشیای طبیعی، تحت سیطره اصل «ضرورت» هستند و سعی می‌کنند با برآورده کردن نیاز مردم مستمند به آرامش و آسایش به این طبقات محروم کمک نمایند؛ یکی دیگر از اندیشه‌های مکتب فرانکفورتی، فضیلت اخلاقی و در نظر گرفتن منافع جمع به منظور عدالت اجتماعی است.

۳- نتیجه‌گیری:

مجموعه برنامه‌هایی که معمولاً حاکمان دولت‌ها در امور داخلی سرزمین‌های خود به کار می‌گیرند در این دسته قرار می‌گیرد؛ اگر چه ممکن است اختلافات اندکی در شیوه اجرای این برنامه‌ها در میان سرزمین‌های مختلف باشد اما به طور معمول، به طور یکسان به کار گرفته می‌شوند. سیاست داخلی را می‌توان در دو زیرمجموعه اصلی که هر یک نیز تابعی دارند خلاصه نمود: ۱- ایجاد امنیت در داخل مرزها و سرکوبی مخالفان، مختص به دوره خاصی از شاهنامه نیست؛ ۲- دومین کاری که در زمینه سیاست داخلی صورت می‌گیرد، ساخت مکان‌های بهداشتی-درمانی، مذهبی، علمی، ایجاد سیستم آب‌رسانی، حمایت از طبقه آسیب‌پذیر جامعه و تخصص بودجه برای آبادسازی مملکت. لازم به ذکر است اگرچه بیشتر این مکان‌ها و برنامه‌های مدون دربار برای ایجاد رفاه طبقه برتر و اشرافی جامعه است، اما به هر ترتیب، نشان از رشد اندیشه سیاسی حاکمان و توجه وضعیت جامعه خواهد بود. این تلاش‌ها کم و بیش از آغاز انجام شاهنامه مشاهده می‌شود. تلاش دولت‌ها در حمایت از نکات ذکر شده قابل توجه است؛ چرا که با این کار، حاکمان قداست و ارزش بیشتری در میان ایشان خواهند داشت و از این طریق، هواداران بیشتری به دست خواهند آورد. این حمایت دولت‌ها به صورت‌های مختلف جلوه‌گر می‌شود که از آن میان می‌توان به حذف مالیات‌های سنگین از دوش مردم و دادن شکرانه و صدقه به ایشان اشاره نمود؛ بنابراین فضای سیاسی حاکم در بین

سرزمین‌های دور و نزدیک شاهنامه را باید فضای ناامن و پر آشوب دانست که به طور معمول، حاکمان تلاش می‌کنند با باریک‌اندیشی و تیزی، این وضعیت را آرام سازند. به ویژه اینکه، بیشترین حملات کشورگشایانه علیه ایران در طول دوره پهلوانی از سوی افراسیاب تورانی و سپاهیان‌ش صورت می‌گیرد؛ پس ناچار ایرانیان باید به دفاع از خود بپردازند که این امر، خواه ناخواه فضای این دوره را پر التهاب می‌سازد. در حقیقت از آغاز تا انتهای شاهنامه، نمی‌توان دوره‌ای را یافت که نشانی از جنگ (داخلی یا خارجی) در آن دیده نشود. در واقع، نبرد با زندگی مردم گره خورده است و ظاهراً بخشی از زندگی شاهان و بزرگان به چگونگی رویارویی با دشمن و غلبه بر او اختصاص می‌یابد.

در نهایت باید گفت: سیاست مبنی بر مکتب فرانکفورت در خدمت تحقق مفاهیم اندیشه قرار می‌گیرد و با گزینش چارچوب نظری هابرماس از نسبت اندیشه و سیاست در تاریخ اندیشه سیاسی غرب بررسی شد. هابرماس در نظریه سیاسی خود، نسبت اندیشه و سیاست در تاریخ اندیشه سیاسی را در دو پارادایم کلی، دسته‌بندی می‌کند. از نظر او در اندیشه سیاسی کلاسیک، اندیشه و سیاست حول مفهوم «سعادت» با هم متجانس بوده‌اند؛ زیرا اندیشه، مفهوم سعادت را تعریف کرده و سیاست، آن را تحقق می‌بخشد. حال آنکه در دوران مدرن، سیاست در خدمت تحقق مفاهیم «رفاه» و «امنیت» قرار می‌گیرد که با اندیشه، بیگانه هستند. مقاله حاضر با کاربرد چارچوب نظری هابرماس درباره اندیشه و سیاست در مکتب فرانکفورت با تکیه بر شاهنامه به این نتیجه رسید که در اندیشه سیاسی مکتب یاد شده، دو «چرخش» عمده به سمت فلسفه کلاسیک رخ می‌دهد: یکی چرخش از اندیشه عمدتاً نتیجه‌گرایانه و وظیفه-گرایانه مدرن به اخلاق فضیلت‌گرایانه کلاسیک، البته باخوانشی انقلابی از اندیشه اخیر و دیگری، چرخش از جدایی اخلاق و سیاست در اندیشه مدرن به تجانس این دو در اندیشه کلاسیک یونان باستان؛ با این تفاوت که مفهوم «خیر» و «سعادت» در دوره کلاسیک جای

خود را به مفهوم «رهایی» به عنوان حلقه‌ی واسطه اخلاق و سیاست در مکتب فرانکفورت داده است.

منابع کتاب:

- ۱- دالمایر، فرد (۱۳۸۶)، *سیاست و متمدن و عمل*، ترجمه مصطفی یونسی، آبادان: پرسش.
- ۲- دورانت، ویل (۱۳۶۷)، *تاریخ تمدن مشرق زمین؛ گاهواره تمدن*، ج ۱، چاپ دوم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۳- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳)، *تصحیح ژول مول*، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- ۴- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲)، *تصحیح سعید حمیدیان*، براساس چاپ مسکو، تهران: قطره.
- ۵- کوسه، ایو واستفن آبه (۱۳۸۹)، *واژگان مکتب فرانکفورت*، ترجمه افشین جهاننیده، چاپ دوم، تهران: نی.
- ۶- کولاکوفسکی، لشک (۱۳۸۷)، *جریان های اصلی در مارکسیسم*، ترجمه عباس میلانی، جلد سوم، تهران: اختران.
- ۷- کینگ ساموئل (۱۳۴۶)، *جامعه شناسی*، ترجمه مشفق همدانی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- ۸- مشکور، محمد جواد (۱۳۶۹)، *کارنامه اردشیر بابکان*، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.
- ۹- مک اینتایر، السدر (۱۳۷۹)، *تاریخچه فلسفه اخلاق*، ترجمه انشائی رحمتی، تهران: حکمت.
- ۱۰- نظام الملک طوسی، ابوعلی حسن (۱۳۸۳)، *سیاست نامه*، چاپ هفتم، به اهتمام هیوبرت دارک.
- ۱۱- نوذری، حسین علی (۱۳۸۶)، *بازخوانی هابرماس*، چاپ دوم، تهران: چشمه.
- ۱۲- نوذری، حسین علی (۱۳۸۹)، *نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت*، چاپ سوم، تهران: آگه.
- ۱۳- هولمز، رابرت (۱۳۸۵)، *مبانی فلسفه اخلاق*، ترجمه مسعود علیا، ویراست سوم، چاپ سوم، تهران: ققنوس.

14- Christie, T (2008) virtue Ethics as an Alternative to Deontological and Consequential Reduction Debate, in: international journal of Drug Policy, N, 19

15-Habermas, j (1974) Theory and Practice, TR: j.Viertel, Boston Beacon, press.

مقالات:

- ۱- عطایی، فرهاد؛ بهستانی، مجید. ۱۳۸۹. « هویت و غیریت در زمان شکل‌گیری کشور ایران از منظر شاهنامه: دیدگاه انسان‌باورانه ایرانی در سیاست خارجی». فصل‌نامه روابط خارجی، سال دوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۹، صص ۷۹-۱۰۹.
- ۲- یوسفی، علی؛ هاشمی، سید محمدرضا؛ بستان، زهرا. ۱۳۹۱. « تحلیل گفتمان انتقادی هویت ایرانی در شاهنامه فردوسی». جامعه‌شناسی تاریخی، دوره ۴، شماره ۲، صص ۱۴۵-۱۷۲.
- ۳- امامی، فاطمه. ۱۳۹۶. «ساختار منسجم آغاز حکومت در شاهنامه فردوسی». پژوهش‌نامه ادب حماسی، سال ۱۳، شماره ۲۴، صص ۱۱۵-۱۳۸.
- ۴- ناجی، محمد. ۱۳۹۰. «اندیشه سیاسی فردوسی». فرهنگ پژوهش، شماره ۱۲، صص ۱-۲۸.